



مزارات متبرکه‌ی دارالسلطنه‌ی تبریز

صمد بهرنگی و بهروز دهقانی

محمدرضا طباطبائی در کتاب اولادالاطهار آورده است که تنها "در قبرستان گجیل چهارصد نفر از مشایخ و علما و عرفا مدفونند". تو خود حدیث ... امروزه روز اکثر این مقابر مبارک از بین رفته است و نام

و نشانی ندارد. هفت، هشت تای باقی مانده که زیارتگاه مردم است و به خصوص عصر پنجشنبه‌ها پر از زنان و مردانی است که خیری از دنیا و مردمش ندیده‌اند. در اصالت این آخری‌ها فضلا شک کرده‌اند، با این همه در چیزی که نمی‌شد شک کرد وجود بناهایی است در گوشه و کنار شهر تبریز به نام "ایمامزادا" (- امامزاده) و اعتقادی که مردم نا امید به آن‌ها دارند:

۱- خانم ایمامزادا

در محله‌ی چرنداب به فاصله‌ی کمی از ارک علیشاه قرار دارد. دو نارون کهنسال در کنارش واقع است. برای این که داخل "مقام" بشوی، باید از مسجد بگذری که حد فاصلش با مقام متبرک، یک پنجره‌ی مشبک ارسی است. درون مقام خانم ایمامزادا انباشته از خرت و خورتی است که مردم به نام نذر و نیاز آورده‌اند: لامپاها، شمعدان‌ها، علم‌ها، بادبزن برقی، چارقد‌ها و لاله‌های بلوری و روی هر کدام درخواست مددی از یک امام.

این جا سه قبر هست که به گفته‌ی کتاب بحرالانساب^۱ "دختران ابوطالب پسر امام همام حضرت امام علی النقی علیه السلام، سلیمه و حلیمه و رحیمه از بغداد روی به

^۱ آقای عبدالعظیم فیاض در نشریه سال ۲۴-۲۵ انجمن ادبی دبیرستان امیر خیری تبریز می‌نویسد: فاضل عالیقدر جناب آقای واعظ چرندابی در یادداشتی که مرقوم فرموده‌اند عقیده‌ی مرحوم میرزا علی‌نقی‌نق‌الاسلام را در کتاب مرآة‌الکتب خطی درباره بحرالانساب چنین نقل می‌کند: فہو کتاب مشحون بالخرافات الاعتبار علیہ

ولایت تبریز نهادند، بعد از وصول به موضع مذکور شهید گردیدند." در زیارت نامه مخصوص این ایمامزادا نوشته است: "زیارت نامه حلیمه خاتون خواهر حضرت رضا علیه السلام". مردم عقیده دارند از این سه قبر، یکی که ضریحش بلندتر و خوب تر است مال خانم و دو تای دیگر مال دو کنیزش است.

از آقای واعظ چرندابی نقل می کنند که فرموده: به این قبور به عنوان قبر مسلمان فاتحه بخوانید.

روزهای پنجشنبه توی مقام و مسجد کنار ایمامزادا اگر سوزن بیندازی به زمین نمی رسد. زن ها سماورهای شان را آتش می کنند و به زائران چای می دهند و گاه گاهی به آخوندی پولی می دهند که مرثیه علی اکبر و حضرت عباس می خواند. روز های تعطیل مذهبی هم که جای خود دارد. بازار ایمامزادا از همیشه گرم تر است. متولی امام زاده که با اکراه در مقام را به روی مان باز کرد و تا آخر به ما ظنین بود و می گفت که در عمرش معجزه ای از این امامزاده ندیده است.

۲- سایبیله میر (= صاحب الامر)

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

ای کشتی نجات لک الغوث والامان (نوشته ی روی پرده ی مقام)

داشتیم زیارتنامه صاحب الامر علیه السلام را می خواندیم، پیرزنی که کنار منبر سه پله ای کنار مقام چمباته زده بود گفت: "امام زمان (عج) این جا غایب شده، من هم جارو کش این جا هستم." و دو تومانی از ما گرفت. پرده مقام را کنار زدیم، اتافک مرطوب و تاریکی بود، لخت و خالی، زنی که از حرف زدنش معلوم بود تازه از ده آمده، پیش شمایل حضرت عباس ایستاده بود و نوحه می خواند و گریه می کرد، نوحه اش آهنگ سوزناکی داشت. پیرزن مجاور گفت: کارش هر روز همینه. پسرش تازه زن گرفته و توی خانه راهش نمی ده.

سایبیله میر در محله ی شتریان کنار رودخانه "میدان چائی" است. پیر مرد میوه فروشی در میدان بارفروش ها می گفت که در دوره صفویه ساخته شده است. بالای دری که به میدان بار فروش ها باز می شود نوشته شده: "یا علی مدد، این بارگاه کیست که گویند بیحراس - کی اوج عرش سطح حضيض ترا حماس، عمل استاد جبار تبریز سنه ۱۲۷۱" پیر مرد مذکور می گفت که این تاریخ تعمیر زیارتگاه به دست میرزا علی اکبر خان قنسول است. در هیچ جا ی بنا تاریخ دیگری نیافتیم.

اصلاً. همین مطلب را از آقای محمد صادق پور پسر قاضی آقای واعظ چرندابی نیز شنیدیم که نشریه ی مذکور و نیز کتاب اولادالطهار را از راه لطف در اختیارمان گذاشت.

از در که وارد می شوی در هر دو طرف حجره هائی است که رمالان و دعانویسان در آن ها بساط پهن کرده اند، و دارند فال می گیرند و سرشان حسابی شلوغ است. بعد حیاط بزرگی است با چند درخت خشک پوشیده از کبوتر و حوضی ویران و بی آب در وسط. کبوترهای این جا از دیگران خوشبخت ترند. چون به هر حال دان شان همیشه آماده است. زن ها برای کبوتر های سا بیله میر گندم نذر می کنند، در حالی که خود از نان گندم محروم اند.

در داخلی بنا پوشیده از پنجه های فلزی و تعویذ است. جائی که مقام حضرت در آن واقع است، محوطه بزرگی است که دور و برش ده دوازده تا حجره هست که از جلو هر یک پرده سیاهی آویخته. روزهای پنجشنبه زن ها استکان و نعلبکی و سماورهای شان را در این حجره ها می چینند. در و دیوار از شمایل امام ها پوشیده شده. در وسط صحن ضریحی قرار دارد که پیرزن مجاور می گفت "شبیبه قبر حضرت سیدالشهدا است". و از بالایش قندیلی آویزان است. مقام در سمت جنوبی روبه روی در ورودی واقع است و بالایش آئینه کاری شده. جلو مقام نرده ای هست و پرده سیاهی که تازه گی ها اهدا شده و در کوچکی و روی این در و نرده ها پوشیده از پنجه های فلزی و "گوزنظرها"^۲ است. زن مجاور می گفت: "هر کس چشمش درد بکند از این ها می آورد و می زند به در مقام". روی نود درصد این ها نوشته شده: "یا حضرت عباس" و "یا ابوالفضل" و می دانیم چرا. حضرت عباس چنان که مردم می شناسند مردی است سلحشور که بر دشمنش نمی بخشاید و بی شک دعایش در درگاه خدا مورد اجابت واقع می شود. این است که مردم بیشتر از امام ها به او متوسل می شوند.

عده زائران این مقام متبرک از سایر مزارات بیشتر است. شاید به این سبب که معجزه های فراوان کرده! پیره زن مجاور می گفت: "صاحبم تازه مرده بود و سه چهارتا بچه روی سرم ریخته بود. همین جا پهلوی منبر نشسته بودم و داشتم جوراب هایم را وصله می زدم، بی ادبی می کنم و بار داشتم و دلم هلو می خواست اما پولی در بساط نداشتم، گفتم ای خداجون چطور می شه یکی از آن هلوهای توی میدان را می خوردم، یهو دیدم سیدی بالای سرم ایستاده با انگشت به مقام اشاره می کند و بعد از جیبش یک هلو درشت درآورد و به من داد و داخل مقام شد. خواستم از دامنش بگیرم، نتوانستم، هلو را خوردم، هسته اش را هم شکستم و خوردم. آن بچه حالا ۲۵ سالش است، تا حال یک دفعه هم مریض نشده".

در پای پله کانی که به بالای یکی از میل ها (گلدسته = Mil) می رود سنگ سیاهی پوشیده از خال های سفید قرار دارد. می گویند هر کس آن سنگ را بلند کند معلوم می

شود گناهی ندارد. تا چند سال پیش از جلو حجره های صحن قندیل هائی آویزان بود، زن ها زیر یکی از آن ها رو به قبله می ایستادند و نیت می کردند و اگر قرار بود حاجت شان بر آورده شود بی آن که اراده کنند به طرف دیگر می چرخیدند.

زن ها روز های پنجشنبه با سماور و ناهار می آیند و گاهی سفره حضرت عباس یا رقیه پهن می کنند. در این سفره ها باید از هر نوع خوراک نمونه ای باشد. غذاهای این سفره خاصیت ها دارد و چشیدن از آن ها بر هر زائری واجب است.

این هم دست چینی از اشعاری که در سایبانه میر از دیوار آویخته اند:

نور حق در سال انور شد ظهور	تا کند روی جهان را پر ز نور
پر شد عالم چون ز ظلم و انقلاب	مهدی ی موعود آید از حجاب
منتظر شو ای برادر منتظر	بر ظهورش انبیا شد منتظر

۳- سید ابراهیم

در محله دوه چی در انتهای کوچه ای به نام بیدزار واقع است. چهار در دارد، در چهار طرف. از در مشرق و مغرب زنجیری آویخته، زائر پیش از ورود به حیاط ابتدا آن زنجیر را به دست می گیرد و دعا می خواند. حیاط امامزاده قبرستان متروکی است با تک درخت خشکیده ای، و به قول آقای میرزا علی اصغر مقامی که نسل بعد نسل متولی بوده اند، سید ابراهیم فقیرترین امامزاده هاست و موقوفه ای ندارد.

"مزار جناب شهزاده سید ابراهیم بن حسین بن حضرت امام همام زین العابدین علیه السلام در بیرون محله ی شتربانان واقع است... و این که در زیارت نامه اش نوشته اند که جناب سید ابراهیم پسر جناب امام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام محقق نیست".^۲ ضریح چوبی بلندی روی قبر گذاشته اند که زیارت نامه حضرت سید ابراهیم از آن آویخته و این عبارت در رویش نوشته شده: "محض تشرف و توسل به ولای این بزرگوار این ضریح را تعمیر نمود اقل الحاج کریم بن صمد صدقیانی ۱۳۳۱. پشت ضریح جای نسبتاً پهنی است. دیوارهایش از علم و شمایل پوشیده است. در دیوار رو به رو سنگ مرمر بزرگی به تقریب ۴ متر در ۲ متر قرار دارد. متولی می گفت که در سال ۱۲۷۰ قمری از مصر آورده شده است. روی سنگ نقش های برجسته، شعرها و عبارت های عربی و فارسی به خط بسیار زیبا کنده شده. تاریخ سنگ ۱۲۷۰ قمری است. جناب حاج آخوند پدر متولی پرده ای از سیم جلوش کشیده، دست های ناشناس آن قدر بر آن دخیل بسته اند که سیم ها به زحمت دیده می شوند.

آقا میرزا علی اصغر متولی ی سید ابراهیم مرد خوش مشرب و شیرین سخنی بود. نذر نکرده مان را که دادیم بالای منبر رفت و مرثیه ی حضرت سیدالشهدائی برایمان خواند و بعد از کرامات امامزاده گفت: سیزده، چهارده سال داشتم، برو برو ی ملا بگیر ی بود. پنج ماه می شد که پدرم را گرفته بودند و در نارین قلعه اردبیل حبس کرده بودند. یک شب پای ضریح امامزاده نشستم و گریه کردم که آقا خودت می دانی که من نمی توانم برای چهار پنج تا بچه نان بدهم کاری کن که پدرم آزاد بشود. آن شب در خواب دیدم که من کنار ضریح هستم و سیدی آن جا ایستاده و زیارت وارث می خواند. دو سه نفر گُرد تازیان به دست پشت سر او ایستاده و چند اسیر دست بسته را نگاه داشته اند. سید برگشت و به گُردها گفت دست های این ها را باز کنید، خودداری کردند، سید چند دفعه تکرار کرد باز خودداری کردند، ناگهان سید عباپش را کنار زد و من از خواب پریدم و زود تاریخ روز را یادداشت کردم. دو سه روز بعد پدرم آمد، معلوم شد که همان شب آزادش کرده اند.

در امامزاده اغلب باز است و زوار حضرت رضا پیش از رفتن به زیارت او می آیند و نذر می کنند که "الهی شاهد باش، الهی شاهد باش، ساق و سلامت به زیارت بروم و برگردم دو تا شمع بگذارم یک مرثیه هم بدهم بخوانند." روزهای پنجشنبه آقا میرزا علی اصغر که خودش روضه هم می خواند، فرشی در صحن امامزاده می اندازد و سرش حسابی بند است به روضه خواندن.

۴- سیدحمزه:

مقبره ی این جناب در محله ی سرخاب واقع شده است. بنا به گفته ی تاریخ اولادالاطهار نسب شریف "سید جلیل و عالم نبیل امامزاده سید حمزه علیه الرحمه به شانزده واسطه به حضرت امام همام موسی بن جعفر علیه السلام می رسد". کتیبه ای زیر طاق آئینه کاری^۲ مقبره هست که تاریخ فوت این بزرگوار را نشان می دهد: "جناب سید حمزه ... در تاریخ ششصد و هفده هجری وفات نموده و قرآنی به خط حضرت امیرالمومنین علیه السلام در این بقعه ی شریف موجود است" و از روی همین نوشته معلوم می شود که آئینه کاری و تعمیر بقعه سید حمزه در سال ۱۳۱۳ قمری به دستور علی اکبر خان میرپنجه و پاشاخان میرپنجه ماکوئی و به مباشرت متحدالسلطان قره باغی و عادل خان تاجرباشی انجام گرفته است.

متولی می گفت که قرآن مذکور در حمله ی عثمانی ها به تبریز همراه در خاتم کاری شده ی بسیار زیبای حرم به غارت رفته است. تاریخ الاولادالاطهار از قول ملا

^۲ - امروزه قسمت بیشتر طاق فرو ریخته و از آئینه کاری ها جزء کوچکی باقی مانده.

حسری در کتاب روضه الاطهار نقل کرده که "در آن مکان جنت نشان... مصحفی به خط مبارک حضرت امیرالمومنین علیه السلام است و آن کس که قسم به ناحق خورده، در آن جا مرده". و مؤلف اضافه می کند که نمی داند این قرآن را عثمانی ها برده اند یا در زلزله های متعدد تبریز از میان رفته است. متولی مقبره از شگفتی های این قرآن چیزهایی می گفت از جمله: هر صفحه ی این قرآن هفده من وزن داشته و وزن تمام قرآن هم همان هفده من بوده است. اگر در یکی از صفحه های قرآن سنجاقی روی حرفی مثلاً واو فرو می کردی که از تمام صفحه های زیرین بگذرد و بعد سنجاق را در می آوردی و جای سوراخ را نگاه می کردی، می دیدی در تمام صفحه ها حرف "واو" سوراخ شده است.

بنا به نوشته ی کتیبه ی ورودی "در سال ۱۲۷۹ حسب الامر ناصرالدین شاه قاجار مرمت کاری صحن شریف جناب سید حمزه سمت اتمام پذیرفته است". گفتنی است که در جنگ های ۱۲۸۷ شجاع نظام مرندی از بالای گلدسته ی این "صحن شریف" مردم را به گلوله می بست و بعدها که مناره خراب شد، صمدخان شجاع الدوله با همه سپاه درونی که داشت شاید برای تظاهر به دینداری آن را دوباره بالا برد.

در حال حاضر در صحن سیدحمزه مدرسه طلبگی نیز دایر است و قبرهای متعددی، بعضی به عنوان امانت و بعضی برای همیشه در آن قرار دارد. قبر شاهزاده ضیاء الدوله^۵ نیز پهلوی مرقد مطهر جناب سید حمزه قرار گرفته. کسان مرده ها گاه گاهی به خصوص روزهای پنجشنبه می آیند تا فاتحه ای بخوانند. از گوشه و کنار شهر نیز خلق خدا مخصوصاً زنان راه می افتند و به زیارت جناب سید حمزه می آیند و نذر و نیازی می دهند، گاهی بساط چای و ناهار هم پهن می کنند.

از آقای حسن آقا متولی که از هفتصد سال پیش پدرانش متولی سیدحمزه بوده اند پرسیدیم که از کرامات و معجزات جناب سید حمزه یکی را برای ما نقل کند، گفت که خودش ندیده اما از پدرش شنیده که: "عده ای از حکماواری ها در این جا بست نشسته بودند و گریه و زاری می کردند چون در از پشت بسته بود و نمی توانستند بیرون بروند ناگهان قفل باز می شود و به زمین می افتد. حکماواری ها آن قفل را می برند و به سر علم شان می زنند و قفل دیگری از نقره درست می کنند و به امامزاده اهدا می کنند". این قفل اکنون هست و رویش نوشته شده: مال دسته حکم آباد وقف امامزاده سیدحمزه.

صمد - بهروز تبریزی

منبع: از کتاب "صمد بهرنگی و ماهی سیاه دانا" به کوشش سیروس طاهباز.